

فر جام فاطمه میم

آزاده فخری

کارشناس ادبیات پژوهش سرای منطقه شهرقدس

بمیرد و فقط می خواست توجه خانواده اش را به مشکل بزرگش جلب کند.
فاطمه دائم از طرف مرد ناجیبی تهدید می شده است. اینکه آن مرد غریبه بود یا آشنا، کسی نمی دانست؟
اولین باری که این موضوع را به مشاور مدرسه گفته بود، او بالاصله با هماهنگی مدیر، مادرش را به مدرسه دعوت کرده و موضوع را با او در میان گذاشته بود، ولی چون فاطمه دختر سر به هوایی بود، مادرش هم در دل او را جدی نگرفته و آن را شیطنت تازه فاطمه برای جلب توجه تلقی کرده بود. فاطمه چند بار دیگر از نامن بودن وضعیت خود به مشاور مدرسه خبر داده بود، ولی زمانی که خانواده او همکاری نکرده بودند، پیش دوستاش از خودکشی حرف زده بود.

بالاخره هم معلوم نشد فاطمه راست می گفت یا مادرش، ولی به هر حال یک نوجوان که سرمایه خانواده و کشورش بود، از دنیا رفته بود. در شروع دوره جدید جای خالی فاطمه واقعاً ناراحت کننده بود. مدیر به بهانه ای کلاس ها را جابه جا کرد تا بچه ها مجبور باشند در نیمکت های جدید بنشینند. امیدوار بوده این شکل جای خالی فاطمه چندان به چشم داش آموزان و معلم ها نیاید. ولی اولین جلسه ای که وارد کلاس شدم، داش آموزان درباره همین موضوع سوال پیچم کردند. خانواده بعضی از ایشان به این دلیل که علت مرگ فاطمه خودکشی بود، اجازه نداده بودند بچه هایشان در مراسم ترحیم او شرکت کنند. من از بچه ها خواستم

فشار دهم و با شماره تماس بگیرم، پیامک از داش آموز خودم و همکلاسی فاطمه میم بود. تلفن را مادر داش آموز جواب داد و گفت: «دانش آموزان شما اصرار داشته اند شما را از این موضوع باخبر کنند». من خواهش کردم گوشی را به دست فرزندش بدهد. دیگر نمی دانم چه گفتم و چه شنیدم. فاطمه میم روز قبل، بعد از امتحان، به خانه رفته، یک مشت قرص خورده و برای خواب مادرش با او بگومگو کرده است که چرا سفره غذا را جمع نمی کند؟ و او گفته است که نمی تواند حال ندارد. مادر او را به حال خود رها کرده و فاطمه تا شب تنها مانده و از دنیا رفته است.

گوشی را قطع کردم و به مدیر مدرسه زنگ زدم، نمی توانستم جلوی گریه کردن خودم را بگیرم. مدیر تعجب کرد که من چطور خبردار شده ام و بیشتر از آن از شدت ناراحتی و تأثیر من تعجب کرد.

بله، فاطمه میم داش آموز محظوظ نبود! چون همه معلم ها را اذیت می کرد، بی ادب بود و تقریباً هیچ درسی را آماده نمی کرد، ولی حتی اگر هزار بار هم از این بدتر بود، حاضر نبودم حتی یک تار موی او کم شود، چه رسد به اینکه الان تن کوچک و لاغرش زیر خاک باشد. روزهای بعد که به مدرسه رفتم، از همه کس فقط می پرسیدم: چرا! چرا!!

دوستاش که بارها تهدید به خودکشی را از او شنیده بودند، خیلی شوکه بودند، چون می دانستند که فاطمه نمی خواست

ترم اول تحصیلی هم با خوبی ها و بدی هایش گذشت. به ایام امتحانات رسیده بودیم. بازار امتحانات و التماس دعای بچه ها برای جبران نمره های بدشان داغ بود. امتحان من هم برگزار شده بود. چند روزی بود که دیگر به مدرسه نمی رفتم و در حال تصحیح برگه های امتحانی بودم. تلفن همراهم کنار من عاطل و باطل روی زمین افتاده بود. دوست و همکار، همه، یا در مدرسه درگیر امتحان بودند و یا در حال تصحیح برگه یا به امتحانات بچه هایشان در منزل رسیدگی می کردند. خلاصه که در روش بودن و نبودن تلفن همراهم خیلی فرقی نداشت.

در فکر بودم چقدر تلفنم بی صدا شده است که پیامکی از یک شماره ناشناس

برایم آمد: «خانم، فاطمه مُرد!» یکی از علاقه مندی های داش آموزان پیدا کردن شماره همراه معلم هاست. خیلی ها از روی محبت دنبال ارتباط پیشتر با دیگر خود هستند و متأسفانه بعضی هم برای مزاحمت. آنقدر درگیر برگه ها بودم که فکرم را مشغول این جمله نکردم، مخصوصاً که شماره هم ناشناس بود. اما دویاره پیامک دیگری از همان شماره آمد: «خانم! به خدا مرده! همین دیروز! امروز هم دفنش کردن!»

نمی دانم برای شما هم پیش آمده یا نه؟ گاهی بدون دلیل و همین طور حسی و دلی به کسی اعتماد می کنید. من هم جواب دادم: شما کی هستید؟ کدام فاطمه؟ جواب که رسید، فقط توانستم دکمه را

مجازات اعدام و قصاص فرار داده است تا آدم‌ها بدانند که جان هر کس چقدر برای او ارزشمند است و آن را دست کم نگیرند.»

بعضی از بچه‌ها دنبال مقصیر این حادثه بودند و من به سختی توانستم موضوع صحبت را عوض کنم تا به درس و مشقمان برسیم. مدتی گذشت. می‌گویند خاک سرد است. بله! همین طور است. بهزودی فاطمه در هیاهوی کلاس‌ها محو و فراموش شد. در حالی که کسانی که او از ایشان رنجیده بود، زنده بودند و به زندگی ادامه می‌دادند.

در آن وجود ندارد. شما وقتی هدیه‌ای را از دوست عزیزی دریافت می‌کنید، سعیتان بر این است که از آن مراقبت کنید تا به دوست خود نشان دهید هدیه او برایتان مهم بوده است، با هدیه خدا که باید بهتر از این‌ها برخورد کنیم. زندگی هر انسانی آن قدر ارزشمند است که خداوند می‌گوید: «هر کس جان انسانی را بگیرد، انگار همه انسان‌ها را کشته است و هر کس جان انسانی را نجات دهد، انگار همه انسان‌هارا نجات داده است. خداوند برای کسی که جان این «دنیای تک‌نفره» را بگیرد، به هر انسان ارزانی می‌شود و تکرار و برگشتی

